

یک طراحی عجیب، برای فرار از اعدام

زن میانسال برای این که از مجازات قتل همسرش فرار کند سناریویی عجیب طراحی کرد رازگشایی از آن خاطره یکی از کارآگاهان پلیس آگاهی است که این هفته آن را روایت کرده است



چند سال قبل در اداره ویژه قتل کار می کردم. یک روز در اداره بودم و به محض این که خبر قتل را به ما اعلام کردند بلافاصله راهی محل شدیم. خانه ای قدیمی و ویلایی که زن و شوهری تنها در آن زندگی می کردند. جسد مرد میانسال دست و پا بسته داخل اتاق افتاده بود و در نزدیکی آن زنی رنگ و رو پریده دیده می شد. همسایه ها وقتی صدای زن میانسال را می شنوند، خود را به خانه قدیمی می رسانند و در یکی از اتاق ها با بلقیس و شوهرش آقا تقی مواجه می شوند. دست و پای آنها بسته بود. آنها ابتدا بلقیس را آزاد می کنند، اما وقتی سراغ تقی می روند متوجه می شوند او نفس نمی کشد.

♥ سارقان فراری

همسایه ها موضوع را به پلیس و اورژانس خبر می دهند و با حضور امدادگران، آنها مرگ مرد میانسال را تایید می کنند. بلقیس به عنوان شاهد ماجرا مقابلم نشست و از او خواستم برایم بگویند چه اتفاقی رخ داده است.

زن میانسال گفت: «داخل خانه با تقی بودیم که متوجه سرو صدا شدیم. ناگهان چند مرد وارد خانه شدند و قصد سرقت از خانه را داشتند. تقی با آنها درگیر شد و او را کتک زدند. بعد هم ما را به اتاق بردند و دست و پایمان را بستند. سارقان تمام طلاهایم را سرقت و از پشت بام فرار کردند.»

از بلقیس پرسیدم: «آنها را شناختی؟»

زن میانسال گفت: «آنها صورت هایشان را پوشانده بودند و چهره هایشان دیده نمی شد. اما وقتی داشتند از راه پله ها به سمت پشت بام می رفتند یکی از آنها را شناختم. حشمت، یکی از سارقان محله است که اهالی محل از دستش یک لحظه آرامش ندارند.»

♥ سارقان ساختگی

در پشت بام قفل بود و از طرفی از اتاقی که بلقیس مدعی بود با شوهرش آنجا حبس شده بودند، امکان دیدن راه پله ها نبود. موضوع دیگر این بود که به گفته بلقیس، سارقان صورت هایشان را پوشانده بودند و چطور امکان داشت موقع فرار، چهره یکی از سارق ها را دیده باشد.

در بازرسی از خانه، طلاهای زیادی در زیرزمین و داخل صندوق پیدا کردیم. طلاهایی که بلقیس مدعی بود سارقان با خودشان برده اند. بلقیس مدعی بود تقی بر اثر کتک های سارقان فوت شده است. اما پزشکی قانونی ضربه به سر را علت مرگ عنوان کرد. این نکات شک ما را به یقین تبدیل کرد که سناریوی ورود سارقان، ساخته ذهن بلقیس بوده است.

♥ مدارک پلیسی

مجدد سراغ بلقیس رفتم و به او گفتم: چرا همسرت را به قتل رساندی؟ با شنیدن این حرف، یکه ای خورد و جواب داد: «من یک زن ۶۳ ساله هستم و چطور امکان دارد شوهرم را کشته باشم. شما دارید به من تهمت ...»

حرفش را قطع کردم و گفتم: «طلاهایت در زیرزمین داخل یک صندوق پیدا شده است. بهم ریختگی تنها داخل اتاقی است که تو و تقی حبس شده بودید و این نشان می دهد ساختگی است. چطور ممکن است از داخل اتاق تو بتوانی چهره سارقان را در راه پله های پشت بام ببینی. بعد چرا سارقان در حالی که عجله زیادی برای فرار از خانه داشتند، باید در ورودی راه پله به پشت بام را قفل کنند. دلایل دیگری هم هست که نشان می دهد تو همسرت را به قتل رسانده ای و موضوع سارقان نقابدار و دست داشتن سارق حرفه ای محله تان در این سرقت خونین تنها ساخته و پرداخته ذهن تان است تا مسیر تحقیقات را تغییر دهی و از اتهام قتل رهایی یابی.»

♥ قتل ناخواسته

با شنیدن صحبت های من بلقیس سکوت کرد. می دانستم دارد با خودش کلنجار می رود که چطور ماجرا را بگوید. بالاخره به نتیجه رسید و گفت: «هرگز علاقه ای به تقی نداشتم، اما به اجبار خانواده ام با او ازدواج کردم. تقی مرد خوبی بود اما از آنجا که او را

دوست نداشتم، هر کاری می کرد برای من یک ایراد بود. بیچاره از دستم یک لحظه خوش ننید و مدام باهم دعوا داشتیم. دست خودم نبود به او علاقه ای نداشتم و تقی هم نتوانست در این سال ها کاری کند تا به او علاقه مند شوم. شب حادثه سفره را پهن کردم و مشغول صحبت بودیم که باتندی با او برخورد کردم. تقی که انتظار چنین برخوردی را نداشت، جوابم را داد و همین مسأله باعث دعوی دیگری بین ما شد.»

زن میانسال گفت: «دعوا بالا گرفت و این بار هم مثل همیشه تقی کوتاه آمد و سعی کرد مرا آرام کند. اما من دست بردار نبودم، به ستم آمد تا از دلم در بیاورد که او را هل دادم و سرش محکم به دیوار خورد. به او توجه نکردم و مشغول جمع کردن وسایل داخل سفره شدم. یک ربع ساعت تقی در همان حالت بدون حرکت ماند که من کم کم نگران شدم و به سمتش رفتم. چند بار صدایش کردم و وقتی دستم را به شانه اش زدم ناگهان روی زمین افتاد. تازه فهمیدم هل دادن من، مرگ همسرم را رقم زده است. ترسیده بودم و نمی دانستم چکار باید انجام دهم، من قصد کشتن تقی را نداشتم و این اتفاق ناگهانی بود.»

♥ سرقت ساختگی

بلقیس ادامه داد: «برای این که از اتهام قتل رهایی یابم، تصمیم گرفتم نقشه سارقان خیالی را اجرا کنم. طلاهایم را داخل صندوقچه گذاشتم و به زیرزمین بردم. فکر نمی کردم شما آنجا را پیدا کنید. بعد هم دست و پای خودم و تقی را بستم و شروع به داد و فریاد کردم تا همسایه ها ما را در آن وضعیت ببینند. تقی، قربانی رفتار تلخ و بد من شد. درست بود که به او علاقه مند نبودم اما هرگز هم سعی نکردم دوست داشتن او را قبول کنم. همیشه فکر می کردم محبت هایش ساختگی است و با افراد دیگری در ارتباط است. در صورتی که واقعا مرد دوست داشت و باتلخ زبانی ها و بد اخلاقی های من سال ها کنار آمد.» این زن فکر می کرد صحنه مرگ همسرش را خیلی خوب طراحی کرده تا از مجازات رها شود، اما اشتباه می کرد و چند اشتباه، خیلی زود ما را به ساختگی بودن سناریو رساند و از این قتل را فاش کردیم.

عکس تزئینی است



زن میانسال بعد از

قتل شوهرش با طراحی

سناریوی سرقت مرگبار

قصد داشت مسیر

تحقیقات را منصرف

کند اما تلاشش بی

نتیجه ماند و راز سرقت

فاش شد

